

کنیزان: وضع اجتماعی - حقوقی در دوره مغول - ایلخانان^۱

فریبا کاظم‌نیا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Fariba_kazemnia@yahoo.com

چکیده

برای شناخت جامعه ایران در اعصار گذشته لازم است لایه‌های مختلف این جامعه و کنش‌های گروه‌های اجتماعی بررسی شود و این شناخت کامل نخواهد بود مگر اینکه به تعمق در وضعیت بندگان اعم از غلامان و کنیزان که به فراوانی در این جامعه حضور داشتند، نگریسته شود. نوشتار حاضر در نظر دارد با نگاهی به وضعیت این گروه اجتماعی در دوره مغول - ایلخانان و با بررسی راه‌های تحصیل کنیزان، موقعیت و پیشه‌های خاص آنان، کارکردشان در جامعه ایران آن دوره، احکام و قوانین فقهی مربوط به آنان و طرق دستیابی‌شان به آزادی به این مسئله پاسخ گوید که آیا کنیزان در دوره مورد بحث از پایگاه اجتماعی قابل تغییری برخوردار بودند؟

کلیدواژه‌ها: کنیزان، بردگان، دوره مغول، ایلخانان، زن.

طرح مسأله

بندگان یکی از گروه‌های اجتماعی در ایران بودند که از پیش از ورود اسلام به ایران تا ۱۲۷۳ق، همزمان با تصرف بندر بوشهر توسط انگلیسی‌ها و الغاء برده‌داری، در جامعه ایران حضور داشتند و در مشاغل و پیشه‌های مختلف به کار گمارده می‌شدند. بندگان به طور عام و کنیزان به طور خاص مورد بی‌توجهی پژوهشگران قرار گرفته‌اند و به تاثیرات متقابل جامعه و بندگان/کنیزان کمتر پرداخته شده است. از میزان تاثیر این گروه اجتماعی بر جامعه کهن ایران نمی‌توان با قاطعیت سخن گفت؛ چرا که به ویژه در این دوره تحقیق جامعی در این باره انجام نگرفته است. تاثیر حضور غلامان ترک در سپاه حکومت‌های متقارن تا حدودی بررسی شده، ولی جنبه‌های اجتماعی و حقوقی این گروه اجتماعی کمتر بررسی شده است. از این رو می‌توان ادعا کرد که

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۵/۱۰/۱۸؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۶/۳/۲۴.

پژوهش درباره وضعیت اجتماعی - حقوقی بندگان می‌تواند به شناخت لایه‌های پنهان جامعه ایران کمک کند و تاریخ را از انحصار بررسی مناسبات قدرت و روابط بین حکومت‌های هم عصر خارج و به زندگی مردم آن اعصار نزدیک سازد. علاوه بر این بررسی وضعیت کنیزان به عنوان زنانی فراموش شده در تاریخ ایران می‌تواند به ریشه‌یابی بسیاری از نارسایی‌هایی که هم اکنون در قوانین مربوط به زنان در کشورمان وجود دارد، بیانجامد. هرچند قریب به اتفاق کنیزان، ایرانی نبودند، ولی در طول زمان در جامعه ایران مستحیل شدند و صورت زنان ایرانی را پذیرفتند، از این رو بررسی وضعیت آنان می‌تواند به شناخت پیشینه زن ایرانی کمک شایانی کند؛ لذا باید دانست که آیا کنیزان در دوره مورد بحث از پایگاه اجتماعی قابل تغییری برخوردار بودند؟

پاسخ به سوالات زیر دستیابی به پاسخ مساله فوق را امکان پذیر می‌کند:

- ۱- کنیزان در این دوره بیشتر به منظور انجام چه خدماتی خریداری می‌شدند؟
 - ۲- چگونه کنیزان می‌توانستند به مرتبه‌ای برابر با زنان آزاد دست یابند؟
- پاسخ‌های احتمالی و یا فرضیاتی که در این باره می‌توان مطرح کرد:
- ۱- کنیزان در این دوره برای رامشگری در مجالس بزم و همچنین به عنوان سُرّیه یا همبستر مالک خریداری می‌شدند.
 - ۲- کنیزان از طریق قانون «امولد» و پس از مرگ مالک می‌توانستند از موقعیتی برابر با زنان آزاد برخوردار شوند.

پراکندگی قومی بندگان در دوره مغول - ایلخانی

پراکندگی قومی بندگان در دوره مورد بحث، با دوره‌های پیشین تفاوت چندانی ندارد و در مجموع می‌توان گفت که بندگان از این اقوام و «انواع»^۱ در قلمرو جغرافیایی ایران به فروش می‌رسیدند: زنگی^۲، گرجی^۳، حبشی^۴، قروی^۵،

۱. رشیدالدین فضل الله همدانی، *سوانح الافکار*، ۶۳، ۶۴.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همو، ۲۲، ۶۴؛ ابن بطوطه، ۱/۱۶۰.

۵. رشیدالدین فضل الله همدانی، همان، ۶۳-۲۲، ۶۴.

* رشیدالدین فضل الله در *سوانح الافکار* از قریه‌های ربع رشیدی یاد می‌کند که هر روستا به نوع خاصی از بندگان -

رومی^۱، هندی^۲، نوبه‌ای^۳، ترکی^۴، چینی^۵، ختائی^۶ و مغول^۷؛ ولی از خلال داده‌های موجود نمی‌توان دانست که کدام‌یک از این اقوام در میان بندگان اکثریت داشتند و آیا بین پیشه‌ها و مشاغل آنان و گروه‌های قومی‌شان پیوستگی خاصی وجود داشت یا نه؟

از آنجا که در ابتدای این دوره، مغولان بسیاری از شهرهای ایران را به قهر تصرف کرده و شماری از مردم مناطق متصرفه را به اسارت گرفته بودند، می‌توان انتظار داشت که مردمی از ایران به مناطق دیگر به بندگی برده می‌شدند؛ نمونه اینگونه بندگان «فاطمه خاتون» است که در مشهد به اسارت درآمد و به قراقورم برده شد و به اردوی «توراکی‌ناخاتون» درآمد^۸. اما مقصد اسرای ایرانی تنها قراقورم و اولوس چنگیزخان نبود، بلکه از ایران به دیگر مناطق نیز برده می‌بردند. «...و علما گفته‌اند که چون رومیان بیت المقدس را خراب کردند و از آنجا برده بردند، حق تعالی برایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود، لاجرم از آن وقت باز هیچ روز نگذرد که از روم به دیگر ولایات برده برند. و مولف کتاب می‌گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان از ایران به روم می‌برند...»^۹ اسرای ایرانی نه در ایران که در سایر بلاد و مناطق همجوار به بردگی گمارده می‌شدند، و پراکندگی قومی بندگان در ایران، از چینی و مغول تا نوبه‌ای، یعنی از مناطقی در منتهی‌الیه شرق تا جنوب مصر، خود بیانگر گستردگی دامنه فعالیت تجار و بازرگانان این تجارت است.

– مانند زنگیان، حبشیان و ... تعلق داشت؛ به همین قرینه «قروی» به عنوان یکی از گروه‌های قومی بندگان در نظر گرفته شده، ولی به رغم جستجوهای بسیار بر نگارنده مشخص نشد که این واژه به چه قومی اطلاق می‌شده است.

۱. همو ۶۳-۶۴؛ ابن بطوطه، ۱/ ۲۸۱، ۴۰۸.

۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *سوانح/الافکار*، ۲۲؛ ابن بطوطه، ۱/ ۴۶۷.

۳. ابن بطوطه، ۱/ ۴۰۸.

*** نوبه شامل بلاد پهناوری در جنوب مصر است که مردم آنجا بر دین نصاری بودند.

۴. ابن بطوطه، ۱/ ۴۰۸.

۵. سعدی، *کلیات*، ۵۸-۵۹.

۶. رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، کریمی، ۴۸۸/۱.

۷. القاشانی، ۷۲.

۸. جوینی، ۱/ ۲۰۰.

۹. مستوفی، *نزهةالقلوب*، ۱۰۹.

طرق تحصیل کنیزان

جنگ همواره منبع اصلی و مطمئنی برای تحصیل کنیزان بود. علاوه بر این زندگی صحرانشینی مغولان که با غارت، چپاول و دزدی از ایلات و قبایل و یا شهرهای همجوار همراه بود، این امکان را برای آنان فراهم می‌کرد تا زنان بسیاری را به چنگ آورند و به خدمت بگمارند. در منابعی که از زندگی مغولان در خاستگاهشان روایت می‌کند^۱، به خرید و فروش کنیزان اشاره نشده است و چنین به نظر می‌رسد که غارت، دزدی و به اسارت گرفتن زنان ایلات متخاصم، مغولان را از خرید کنیزان بی‌نیاز می‌کرد. در تاریخ سری مغولان یا «یوان چائوبی شه» که حماسه‌گونه‌ای از به قدرت رسیدن چنگیزخان و اتحاد ایلات و قبایل پراکنده مغول است، از اسارت زنان و به کنیزی گماردن آنان فراوان یاد شده است. در حکایاتی که از زندگی «بودونچر»^۲ پسر کوچک «آلان قوا»^۳ در این کتاب یاد شده، چنین آمده است: «سرانجام این زن از بودونچر فرزندی به دنیا آورد. چون او زنی بود که به اسارت گرفته شده بود...»^۴ سعی مغولان بر آن بود که زنان یا دخترانی که به اسارت گرفته می‌شدند، کاملاً از خاندان خود قطع امید کنند و به اسارت تن در دهند؛ لذا شوهر و یا نامزد این زنان و دختران را به قتل می‌رسانند^۵ تا آنان به همبستری با مالک تسلیم شوند. همچنین زنانی که به اسارت گرفته می‌شدند و یا در طی غارت ایل متخاصم فراچنگ می‌آمدند، در شرایط سخت و رقت باری به سر می‌بردند. در طی حملات تموچین^۶ (نام چنگیزخان پیش از رسیدن به مقام خانی) و متحدانش به قوم مارکیت‌ها، یکی از متحدان تموچین به جستجوی مادر خویش که به اسارت مارکیت‌ها در آمده بود، برخاست «...مادرش که پوششی ژنده از پوست گوسفند در برداشت ... بیرون رفت. به مرد دیگری که در بیرون ایستاده بود گفت: به من گفته‌اند که پسرانم رئیس شده‌اند. من اینجا با مرد پلیدی زندگی می‌کنم، حال چگونه می‌توانم به چهره پسرانم نگاه کنم؟ این را گفت و دوید و خود را به داخل جنگل انبوه انداخت...»^۷.

۱. جلد نخست جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تاریخ سری مغولان؛ جلد نخست تاریخ جهانگشای جوینی.

2. Bodončar.

3. Alan-qóa.

۴. تاریخ سری مغولان، ۹.

۵. همان، ۸۴-۸۶.

6. Tamûjin

۷. همان، ۴۵-۴۶.

غارث و چپاول یکی از مهم‌ترین طرق تحصیل کنیزان در میان مغولان بود و آنچه در این میان حائز اهمیت است آنکه هدف از غارت در مرتبه نخست، به دست آوردن زنان و دختران و در مرتبه دوم به چنگ آوردن اموال، رمه‌ها و گله‌های اسب بود.^۱ زنان غارتی همگی به خان مغول تعلق داشتند. متحدان تموچین هنگامی که می‌خواستند او را به مقام خانی برگزینند خطاب به او چنین گفتند: «ما ترا خان خواهیم کرد. هنگامیکه تموچین خان شود، ما چون دیده‌بانان و پیشتازان به جلوی دشمن می‌تازیم. ما دختران و بانوان خوش آب و رنگ آنان را برای اردوی تو می‌آوریم، و به تو می‌دهیم. ما بانوان و دخترانی را که گونه‌های فوق‌العاده و زیبا دارند، از ممالک تابع برایت خواهیم آورد.»^۲ با این حال، گاه برخی از امرای تابع و یا متحدان خان بزرگ، زنان غارتی را خود تصاحب می‌کردند و خان را از این غنایم بی‌نصیب می‌گذاشتند که این امر سبب بروز اختلاف و دشمنی می‌شد.^۳

چندان دور از ذهن نیست که برای مردانی که در شرایط سخت بیابانگردی روزگار می‌گذراندند و معاش خود را در بیابان‌های بی‌پایان و از طریق چراندن گله‌های اسب و میش و یا شکار حیوانات جونده به دست می‌آوردند، کامجویی از زنان تنها و بزرگترین لذتی بود که می‌توانستند تصور کنند. در نتیجه اولین هدف آنها در غارت‌ها و یا حملاتشان اسیرکردن زنان و بهره‌کشی جنسی از آنان بود، و مبارزان ایل نیز برای نمایاندن وفاداری خود به خان، تمام زنان اسیر را به او وا می‌گذاشتند.

البته باید متذکر شد که در نزد مغولان، شدیدترین ضربه آنگاه بر دشمن وارد می‌آمد که زنان آنها را به اسارت گیرند و به همبستری وادارشان سازند.^۴ شاید میل به منکوب کردن دشمنان از یک سو، و تمایل به کامجویی از زنان از سوی دیگر، مغولان را در به اسارت گرفتن و یا غارت زنان ترغیب و تحریض می‌کرد.

کینه‌کشی و انتقام یکی دیگر از راه‌های به دست آوردن کنیزان در میان مغولان بود. مردانی که زنان، دختران و یا مادرشان به اسارت قوم و قبیله‌ای درمی‌آمدند، پس از چیره شدن بر آن قوم و برای انتقام، مردان آن قوم را به قتل می‌رساندند «... باقی مانده زنان آنان... زنانی را که شایسته در آغوش گرفتن می‌دانست، در آغوش گرفت و آنان را که شایسته می‌دانست به خانه

۱. همان، ۱۰۸-۱۰۹.

۲. همان، ۵۴.

۳. همان، ۸۶-۸۷.

۴. همان، ۷۰.

خود وارد کند، به خانه‌اش برد»^۱. گاه مغولان در انتقام و کینه‌کشی تا بدانجا پیش می‌رفتند که تمام افراد قومی را به فردی که مورد ستم آن قوم قرار گرفته بود، به بندگی می‌دادند. «... جنگیزخان قوم تایچیوت را بکلی مقهور گردانید... اکثر ایشانرا قتل فرمود و باقیانرا بندگی بجدی نویان داد ... بحکم فرمان، بنده او شدند...»^۲.

شدت عمل، سخت‌کشی و کینه‌کشی مغولان محدود به دشمنان‌شان نمی‌شد. امرای مغولی که سر از فرمان خان مغول برمی‌تافتند، نیز به این سرنوشت دچار می‌آمدند؛ خود به مرگ و زنان و دختران‌شان به اسارت و بندگی محکوم می‌شدند^۳. «ارغون خان» پس از عزل «بوقا»^۴ فرمان داد «...تا خان و مان او غارت کردند و اقوام و اتباع او ... و اولاد و اطفال (را) از دم تیغ گذرانیدند و زنان و دختران او را بر لشکر تقسیم کردند...»^۵. مغولان گاه با قبایل متحد خود نیز با شدت و خشونت رفتار می‌کردند، و کوچک‌ترین نافرمانی را عقوبتی بزرگ می‌دادند. به فرمان «اوگتای قان» دخترانی از قبیله اویرات که بیش از هفت سال داشتند و شمار آنان بالغ بر چهارهزار تن می‌شد، به مجازاتی هولناک محکوم شدند؛ برخی از آنان مورد تجاوز دسته‌جمعی قرار گرفتند «...از آن جملت دو دختر چون ماه فرو شد...»، شماری به حرم خان انتقال یافتند، جمعی را امرای مغول تصاحب کردند و برخی برای روسپی‌گری راهی خرابات و چاپارخانه‌ها شدند، «... و آنچه باقی ماندند فرمان شد تا هر کس که حاضر بود از مغول و مسلمان در ربوندند و پدران و برادران و ... شوهران... یارا و مجال نه که دم زنند و زبان بجنایند...»^۶.

تحصیل کنیزان از طریق غارت و جنگ محدود و منحصر به خاستگاه مغولان نبود؛ هنگامی که مغولان شهرهای ایران را لگدکوب سم ستوران خود کردند، کنیز شدن زنان آزاد متداول و مرسوم شد و در این جریان، میان زنان گروه‌های برگزیده جامعه چون زنان خوارزمشاهی و امرا و زنان عادی جامعه تفاوتی وجود نداشت، تنها تفاوت در آن بود که زنان خاندان‌های حکومتی پس از اسارت به همبستری خان‌زادگان مغول گمارده، و زنان گروه‌های متوسط جامعه در همان

۱. همان، ۴۵-۴۶.

۲. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، کریمی، ۱/ ۱۴۶.

۳. همو، ۲/ ۷۲۴؛ القاشانی، ۱۴۹.

۴. بوقا نخستین صاحب دیوان و وزیر ارغون خان بود که وی را در رسیدن به قدرت یاری کرد ولی به اتهام خیانت چون سایر صاحب دیوان‌های این دوره به قتل رسید.

۵. وصاف الحضرة، ۱۳۲.

۶. جوینی، ۱/ ۱۹۰-۱۹۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، کریمی، ۱/ ۵۰۲-۵۰۳.

ابتدای فتح شهر به اعمال شنیع واداشته می‌شدند. نمونه کنیز شدن زنان گروه‌های برگزیده جامعه، اسارت زنان و دختران سلطان محمد خوارزمشاه و سلطان جلال‌الدین است: «ترکان خاتون را با پسران و حرم‌ها ... به طالقان به خدمت چنگیزخان بردند ... آنچ دختران بودند دو دختر را به جغتای داد یک دختر را جغتای به سرتی مختص کرد و دختر دیگر را به وزیر خود قطب‌الدین حبش عمید داد و از آنچ نصیب اردوی دیگر افتاده بود یک دختر را به عمید حاجب دادند...»^۱ و ترکان خاتون یکی از دختران سلطان جلال‌الدین و همسر سلطان بدرالدین لؤلؤ «... به دیار شام به بندگی هولاکوخان فرستاده...»^۲.

در جریان هجوم هولاکوخان به بغداد و فتح آن شهر نیز «... هفتصد زن و سریت و یک هزار خادم به تفصیل آمدند، خلیفه ... تضرع کرد و گفت اهل حرم را که آفتاب و ماهتاب برایشان نتافته به من بخش. فرمود که از این هفتصد، صد را اختیارکن و باقی را بگذار...»^۳ بی‌گمان سرنوشت این زنان نیز مانند دختران خوارزمشاهیان، سرتی خان‌زادگان مغول بود.

شاید بتوان گفت که در حملات مغولان، زنان آسیب‌پذیرترین گروه اجتماعی بودند. مردان جان خود را از دست می‌دادند، برای حشر^۴ گرفته می‌شدند و اگر از صاحبان حرف و صنایع بودند، به جلای وطن وادار می‌شدند. ولی این زنان بودند که عرض و عفت‌شان لگدکوب ددمنشی مغولان می‌شد: «مغولان ... عازم حلب شدند و بر گرد شهر فرود آمدند. اهل شهر به نبرد برخاستند و پس از چند روز که کوششها به نتیجه نرسید شهر گشوده شد و مغولان به شهر درآمدند و چنان که رسم ایشان است به قتل و غارت و اسیر ساختن پرداختند. زنان پرده‌نشین مسلمان سرگشاده مجبور بودند از پی آن عفریتان سرکش به بزمها روند و تن به هزار خواری و فزاحت دهند»^۵. هر چند موقعیت مکانی این گزارش شهر حلب است که از حدود جغرافیایی ایران آن زمان فاصله بعیدی دارد، ولی عبارت «چنان که رسم ایشان است» خود حکایت از آن دارد که مغولان پس از فتح همه بلاد از جمله شهرهای ایران بدین اعمال

۱. جویی، ۲۰۰۲.

۲. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، کریمی، ۷۲۹/۲.

۳. همو، ۷۱۳/۲.

۴. مغولان به هنگام فتح یک شهر مردان جوان را به اسارت درمی‌آوردند و در پشاپیش سپاه قرار می‌دادند و در لشکرکشی‌های بعد برای کندن حصار قلعه‌ها از آنان بیگاری می‌گرفتند و یا به عنوان سپر انسانی از آنان استفاده می‌کردند. (بویل، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، تاریخ ایران کمبریج، ۲۹۸/۵، ۲۹۴، ۲۹۳).

۵. وصاف الحضرة، ۳۳.

دست می‌زدند.

در دوره ایلخانان در ایران و همچنین در تمام امپراتوری پهناور مغول تامین بندگان و به ویژه کنیزان از طریق جنگ شیوه‌ای متدوال و مرسوم بود. در محدوده جغرافیایی ایران آن زمان، میان ایلخانان و مغولان «آلتین اردو» در شمال بحر خزر، همچنین میان ایلخانان و ممالیک مصر و نیز میان ایلخانان و مردم نواحی‌ای از ایران که هنوز به اشغال مغولان در نیامده بود و همچنین دستبردهای پراکنده مغولان سرکش مستقر در مرزهای ایران، جنگ‌های متعدد و چندجانبه‌ای در جریان بود که زنان قربانی اصلی این جنگ‌ها محسوب می‌شدند. در سال ۶۷۱ هجری «آباقاخان» تصمیم گرفت برای جلوگیری از تهاجمات سایر مغولان به نواحی خوارزم و ماوراءالنهر، بدانجا لشکر برد و زمین سوخته برجای گذارد. «... با لشکر به خوارزم رفتند و گرگانج را که پایتخت بود و نیز خیوه و قراقش^۱ را قتل عام کردند... چون سپاهیان او از قتل و غارت فارغ شدند پنجاه هزار دختران و پسران زیبا روی را برده ساخته تا لب آب آمو برانندند...»^۲ البته باید یادآور شد که به اسارت گرفتن پنجاه هزار تن پسر و دختر جوان تنها از یک ولایت و به ویژه اندکی پس از حملات ویرانگر مغولان - که جمعیت را به شدت کاهش داده بود - عجیب می‌نماید و خالی از اغراق نیست؛ ولی در کلیت موضوع تاثیری ندارد.

مغولان با وجود دور شدن از خاستگاه‌شان همچنان به همان شیوه بیابانگردی زندگی می‌کردند و هرساله به هنگام زمستان به مناطق آباد و شهرهای پررونق حمله می‌بردند و در طی آن زنان و فرزندان مسلمانان را به بردگی می‌گرفتند. نمونه این رفتار را در حملات پیاپی «نکودار» و یا «نیگودریان»^۳ به اطراف شیراز و دشتستان می‌توان یافت.^۴

به اسارت گرفتن زنان تا پایان این دوره ادامه داشت؛ و از این طریق شمار بسیار زیادی از آنان به کنیزی واداشته می‌شدند. در زمان «اوگتای قاآن» و پس از فتح ختای «... چندان دلبر ماه پیکر از مردان و زنان ... گرفتند که اطراف عالم از ایشان معمور شدست...»^۵؛ رشیدالدین

1. Arāquš.

۲. همو، ۵۱-۵۲.

۳. نیگودریان: برکای، خان آلتین اردو و از اعقاب جوچی پسر ارشد چنگیزخان، تنی چند از پسران خود را به همراهی با هولاکوخان مامور کرد؛ پسران برکای به اتهام جادوگری به قتل رسیدند و جمعی از سپاهیان آنان به سرکردگی سرداری موسوم به نیگودر به نواحی غزنه گریختند و به نیگودریان شهرت یافتند. (بوئل، همان، ۵/ ۳۳۲).

۴. وصال الحضرة، ۱۱۵-۱۱۶.

۵. جویینی، ۱/ ۱۵۴.

فضل الله همدانی، «غازان خان» را با لقب پادشاه اسلام می‌ستاید و بیان می‌دارد که او به «دختران ماهروی که به تاراج» آورده بودند، هیچ تمایلی نداشت و تن خود را به ایشان آلوده نمی‌ساخت.^۱ در طی فتح گیلان به سال ۷۰۶ ق شماری زیادی از زنان و کودکان این منطقه به اسارت درآمدند^۲؛ و ترکان تحت امر طغاتی‌مور «... دائماً به نواحی هندوستان دست‌اندازی می‌کردند و کشته‌ها و اسیرها از هندوستان می‌گرفتند و چه بسا که زنان مسلمان را هم ضمن جنگ جزو زنان هندو به اسارت می‌بردند...»^۳ چنانکه در این گزارش‌ها هویداست در این میان زنان بیش از مردان به اسارت درمی‌آمدند و به عنوان غنایم جنگی روانه بازارهای بنده‌فروشان می‌شدند.

شمار بسیار کمی از زنانی که در طی جنگ‌ها به اسارت در می‌آمدند، بر حسب اتفاق می‌توانستند آزادی‌شان را بازیابند «... معدودی چند ... از بزرگان و مهتران گیلانات و از عیال و اطفال اسیران بسیار گرفته آوردند. همه را از مغولان باز خریدند تا با وطن معروف و مأمّن مالوف خود استرجاع و انصراف نمودند...»^۴ ولی اکثریت آنان در قید بندگی باقی می‌ماندند و گاه به کارهایی بس سخیف و حقارت‌بار واداشته می‌شدند.

به‌رغم گزارش‌های متعدد مبنی بر اسارت و یا بندگی زنان، منابع از قیمت‌هایی که این بندگان به فروش می‌رسیدند ذکری نکرده‌اند. تنها در دو مورد می‌توان از قیمت تقریبی بندگان و کنیزان اطلاعی به دست آورد. در *گلستان سعدی* چنین آمده است: «از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید آمده بود سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا وقتی که اسیر فرنگ شدم و در خندق طرابلس با جهودانم به کار گل بداشتند یکی از روسای حلب که سابقه‌ای میان بود گذر کرد و بشناخت... بر حالت من رحمت آورد و به ده دینار از قیدم خلاص کرد...»^۵ البته باید در نظر داشت که این قیمت برای آزادی «سعدی» از قید اسارت پرداخته شده است، و چه بسا اسیران دیگر به این بها مبادله نمی‌شدند.

همچنین در جریان جنگ میان غازان خان و ملک ناصر که به شکست سپاه ایلخان منجر شد «... فراریان از هر سو پیاده و سواره به جانب پایتخت روان شدند. و در راه رنج‌های بزرگ

۱. رشیدالدین فضل‌الله، *جامع‌التواریخ*، کریمی، ۹۷۳ / ۲.

۲. القاشانی، ۶۷.

۳. ابن بطوطه، ۴۶۷ / ۱.

۴. القاشانی، ۷۱.

۵. سعدی، *گلستان*، باب ۲، حکایت ۳۲.

کشیدند. بسیاری از آنان تا در راه از گرسنگی نمیرند به اسیری خط دادند و برخی از امیران که بی‌اسب مانده بودند دختری ماه‌پیکر می‌دادند و اسبی می‌ستدند...^۱؛ در اینکه انسانی هر چند فاقد هر گونه آزادی با حیوانی مبادله می‌شود خود جای تامل دارد و یا حاکی از بی‌ارزشی کنیزان در نظر صاحبان آنهاست و یا از شدت نیاز و استیصال مالک و یا صاحب کنیزان حکایت دارد؛ به هر صورت باید در نظر داشت که سپاهیان به هنگام شکست و فرار، برای آنکه از مهلکه جان سالم به دربرند، غنایم و دارایی‌های خود را به ثمن بخش می‌فروشدند. از این رو به نظر می‌رسد قیمتی که در این گزارش برای کنیزی ذکر شده است - معادل یک راس اسب - بسیار کمتر از قیمت معمول و متعارف کنیزان در بازارهای فروش بندگان است.

هر دو گزارش فوق بیانگر خرید و یا فروش بندگان در شرایط خاص است، و قابل تعمیم نیست. از سوی دیگر منابع این دوره برخلاف دوره پیشین از قیمت و یا مالیات بر فروش بندگان هیچ اطلاعی به دست نمی‌دهند و نمی‌توان گفت که بندگان و به ویژه کنیزان به چه قیمت‌هایی به فروش می‌رسیدند و یا چه میزان مالیات از فروشندگان برده دریافت می‌شد، ولی ممکن است قیمت بندگان به متغیرهایی نظیر منطقه، وقوع جنگ و فراوانی بندگان، قومیت آنان، توانایی‌ها، هنر و سن‌شان وابسته بوده باشد. همچنین از آنجا که مغولان بر اساس یاسای چنگیزی مالیات‌های متعدد، مکرر و نوظهوری از مردم می‌ستاندند، پس ممکن نیست که از فروش بندگان که به فراوانی وارد قلمرو آنان می‌شدند، مالیاتی دریافت ندارند. مغولان برای نخستین بار مالیاتی با عنوان «تمغا» در ایران رواج دادند که «... از کلیه اشکال تجارت و حرف شهری، حتی از فحشا دریافت می‌گردید... نرخ تمغا در اصل ده درصد ارزش هر معامله تجاری بوده...»^۲ با این وصف می‌توان گفت که فروشندگان بندگان نیز مانند دیگر تجار و صاحبان حرف و مشاغل، ده درصد قیمت فروش هر کنیز یا غلامی را به عنوان مالیات به عاملان مالیاتی می‌پرداختند.

موقعیت و پیشه‌های کنیزان

استفاده از خدمات بردگان در تمام جوامع معمول و متداول بود و مغولان نیز با وجود زندگی بیابانگردی، از بردگان بهره می‌بردند. زندگی صحرائشینی آنان و آداب برخاسته از نوع

۱. وصاف الحضرة، ۲۲۷.

۲. پطروشفسکی، «اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره ایلخانان»، تاریخ ایران کمبریج، ۵/ ۵۰۵.

زندگی‌شان در نحوه تملک و بهره‌کشی از کنیزان بی‌تاثیر نبود؛ به گونه‌ای که حتی پس از استقرار در ممالکی که شهرنشینی بر صحراگردی تفوق و برتری داشت (مانند چین و ایران) نیز سنن و آداب خود را ادامه دادند. با استقرار ایلخانان در ایران اشکال بهره‌کشی از کنیزان در نزد مغولان با شیوه‌های تملک کنیزان در ایران که از دوره پیشین ادامه یافته بود، درآمیخت و سبب گسترده‌تری این اشکال و شیوه‌ها شد. در دوره پیشین در ایران کنیزان به عنوان سُرّیه (همبستر مالک)، خدمتکار خانگی و یا ندیمه زنان گروه‌های برگزیده جامعه و همچنین به عنوان نوازنده و خواننده به کار گرفته می‌شدند.^۱ در این دوره نحوه تملک و بهره‌کشی از کنیزان را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

قربانی برای آرامش روح خان بزرگ

این نوع بهره‌کشی از کنیزان و یا به تعبیر درست‌تر قربانی کردن آنان کاملاً از سنن مغولی و اعتقادات شمنی آنان برخاسته و در منابع تنها دو مورد گزارش شده است. پس از مرگ چنگیزخان «... تا سه روز بر تعاقب، جهت روان چنگیزخان طعام‌ها ساختند و از ابکار ماه‌پیکر لطیف منظر... چهل دختر را از نسل امرا و نوینان که ملازم خدمت بودند، اختیار کردند و جواهر و حلی و حلل بسیار برایشان بستند و جامه‌های گرانبه‌ای پوشیده بر اسبان گزیده نزدیک روح او فرستادند...»^۲ و همچنین متعاقب مرگ هولاکوخان «برائین مغول دخمه‌ای ساختند و جواهر بسیار در آن ریختند و چند دختر زیبا را آراسته به جامه‌های فاخر و مرصع هم‌خواه او ساختند تا از وحشت ظلمت و دهشت تنهایی و تنگی جای و آتش عذاب مصون ماند»^۳. این مراسم، از جمله آیین‌های تدفین مخفیانه خان بزرگ بود و چنین به نظر می‌رسد که تمام خانزادگان چنگیزی از این امتیاز برخوردار بودند: امتیاز دفن قربانیانی زیبارو، تا آنان را از وحشت گور برهانند. در این که آیا این دختران زنده به گور می‌شدند و یا جسد بی‌جان‌شان همبستر خان می‌شد، اطلاعی در دست نیست. همچنین به درستی دانسته نشد که آیا این رویه در میان مغولان، پیش از اتحاد قبایل پراکنده نیز وجود داشته و استمرار یافته و یا هم‌زمان با ظهور قدرت چنگیزخان و برای تعظیم و بزرگداشت مقام او ابداع شده بود.

۱. ابوالفرج اصفهانی، ۱ (۸۲/۱)؛ ۲ (۲۰۹/۱)؛ مسعودی، ۲ (۳۶۲-۳۶۴)؛ ۳ (۴۲۴-۴۲۵)؛ مسعودی.

۲. جوینی، ۱/ ۱۴۹.

۳. و صاف الحضرة، ۳۸.

هر چند همراه کردن قربانیان انسانی با خان بزرگ درباره هیچ یک از ایلخانان به جز هولاکو گزارش نشده است، ولی چنین به نظر می‌رسد که تا زمانی که ایلخانان بر آیین شمنی خود باقی بودند و مراسم تدفین به صورت مخفیانه انجام می‌گرفت (ارغون آخرین ایلخانی بود که پنهانی به خاک سپرده شد)^۱، این شیوه نیز ادامه داشت.

در خدمت زنان خان

زنان خان مغول، از خدمات چند یا چندین کنیز در امور «خانه‌داری و خدمتکاری»^۲ بهره می‌گرفتند، ولی از آنجا که خاتون و یا همسر برگزیده خان در میان مغولان از جایگاه بلندی برخوردار بود و پس از مرگ خان، اداره دارایی‌ها و مایملک او را برعهده داشت، از این رو کنیزان مورد اعتماد خاتون در این‌گونه مواقع می‌توانستند با لیاقت و کاردانی خود به موقعیت بسیار ویژه‌ای دست یابند؛ به عبارت دیگر گاه کنیزان از خدمتکاری خاتون به مشاورت آنان ارتقا می‌یافتند. «فاطمه خاتون» نمونه این دسته از کنیزان^۳ بود «... در فنون ذکاء و زیرکی دلالهٔ مُحْتالَه شاگردی او را شایستی و به هر وقت در عهد دولت قآن او را در اردوی توراکینا خاتون آمد شدی بودی. چون حال دیگرگون شد و امیر جینقای پای از میان بیرون نهاد قربت او زیادت گشت و تمکن او بغایت انجامید؛ چنانک محرم اسرار اندرونی و محل رازهای نهانی شد و ارکان از کارها محروم شدند و دست او در اوامر و نواهی گشاده‌شد و بزرگان اطراف به حمایت او توسل می‌نمودند...»^۴ ارتقاء مرتبه فاطمه خاتون گرچه از نگاه عطاملک جوینی مهم و مبین زیرکی و کاردانی او تلقی می‌شود، ولی به تغییر پایگاه اجتماعی او نمی‌انجامد و فاطمه خاتون همچنان از امتیازهای یک فرد آزاد بی‌بهره می‌ماند. به عبارت دیگر او در گروه اجتماعی خویش - بندگان - ارتقاء مرتبه می‌یابد، نه در جامعه مغول.

ملازم و همسر خان بزرگ

کنیزانی که بخت همسری خان را می‌یافتند، در میان مغولان با عنوان «قوما» خوانده می‌شدند.

۱. بویل، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، تاریخ ایران کمبریج، ۵ / ۳۵۰.

۲. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، کریمی، ۵۳۳/۱-۵۳۴؛ رشیدالدین در این جا از کنیزی یاد می‌کند که «جامه خواب» خان و خاتون را می‌انداخت.

۳. «بارتولد» در «ترکستان‌نامه» به تصریح از فاطمه‌خاتون با عنوان «کنیز» یاد کرده‌است. (بارتولد، ۲ / ۱۰۰۱).

۴. جوینی، ۱ / ۲۰۰.

این واژه در منابع فارسی به صورت‌های مختلف « غوما، غمه، قومه، قومای، قمه و قمای ضبط شده‌است. قوما در زبان مغولی به معنای زن صیغه‌ای، سَرّیه و کنیز است»^۱. و تنها به آن دسته از کنیزانی اطلاق می‌شد که به همبستری خان و یا مالک خود درمی‌آمدند. این واژه برای نخستین بار در جامع‌التواریخ آمده است و اغلب اوقات با پسوند «ایگاجی»، «یکاجی» و یا «اکاجی» همراه است که در زبان مغولی به معنای «خواهر بزرگتر و زن سالمندتر است ... اما در جامع‌التواریخ و برخی نوشته‌های دیگر فارسی بیشتر به معنای همسر صیغه‌ای آمده‌است»^۲. تمام زنان خان مغول به جز خاتون‌های برگزیده او - که شمار آنان محدود به چهار یا پنج تن بودند- جزء قومایان محسوب می‌شدند. رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ به هنگام شرح احوال هر یک از خانان مغول از شمار قومایان آنان نیز یاد می‌کند و بیان می‌دارد که آنان قومایان بسیار داشته‌اند^۳ و تنها از شمار دقیق قومایان چنگیزخان که پانصد تن و اوگتای قان که شصت تن^۴ بودند، یاد می‌کند: «چنگیزخان را قریب پانصد خاتون و سریت بوده و هریکیرا از قومی سنده، بعضی را بطریق نکاح مغولانه خواسته و اکثر آن بوده‌اند که چون ممالک و اقوام را مسخر و مقهور گردانید، ایشانرا بغارت بیاورد و بستد. لیکن آنانکه خواتین بزرگ بوده‌اند... پنج بوده‌اند...»^۵.

اغلب اوقات کنیزانی که خدمتکار خاتون بودند گاه بر حسب اتفاق همبستر و قومای خان می‌شدند: «چغتای را هشت پسر بوده‌اند... اول موجی بیه... مادر این موجی بیه کنیزکی بوده است در اردوی بیسولون خاتون. شبی جامه خواب می‌انداخت و خاتون بیرون رفته بود. چغتای او را کشیده و حامله گردانیده...»^۶ و گاه خان مغول از میان خدمتکاران خاتون چند یا چندین کنیز را به قومایی خود برمی‌گزید^۷.

طبق یاسای چنگیزی، هرگاه خان بزرگ زنی را مطالبه می‌کرد، حتی اگر آن زن در نکاح مرد دیگری می‌بود، باید در اختیار خان قرار می‌گرفت^۸؛ از این رو، نه تنها کنیزان اردوی

۱. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، روشن، ۳/ ۲۳۸۸.

۲. همو، ۳/ ۲۳۱۰.

۳. همو، کریمی، ۱/ ۵۰۵، ۵۵۲، ۵۶۳، ۵۷۸، ۶۱۲، ۶۷۸/ ۲.

۴. همو، ۱/ ۴۴۴.

۵. همو، ۱/ ۲۲۲.

۶. همو، ۱/ ۵۳۳-۵۳۴.

۷. همو، ۲/ ۶۸۰-۶۸۲.

۸. بویل، همان، ۵/ ۳۸۴.

خاتون‌های برگزیده، که تمام زنان اردو به مثابه قومای خان تلقی می‌شدند. «... پیش از این چنین رسم بوده که زنان ... در اردو جمع می‌شدند، جهت کارکردن. روزی موآتوکان (پسر چغتای خان) در اردو رفت زنان انبوه دید. یکی صاحب جمال را بگوشه‌ای برد و با وی جمع شد و در خاطر اوی آمد که یمن که حامله شده باشد، فرمود که او را از شوهر جدا کرده نگاه دارند. اتفاقاً حامله شده بود، بوری از وی در وجود آمد و باز او را با شوهر دادند...»^۱ آیا این شواهد و مدارک، مرتبه زنان در میان مغولان را به نقد نمی‌کشد؟ چنین به نظر می‌رسد که زنان مغول - صرف نظر از آزاد یا کنیز بودن - صرفاً کالایی جنسی به شمار می‌آمدند و تنها زنان برگزیده خان مغول - خواتین - از مرتبه‌ای ارجمند برخوردار بودند و نمی‌توان مقام و موقعیت آنان را به تمام زنان جامعه گسترده مغولی تسری و تعمیم داد.

انتخاب قومایان برای خان بزرگ علاوه بر موارد پیش گفته، به طریق کاملاً رسمی نیز انجام می‌گرفت و از آنجا که مغولان به سرزمین‌های تحت نفوذ خود، و حتی نفوس انسانی و زنان و دختران این سرزمین‌ها به مثابه دارایی خود می‌نگریستند، لذا فرمان می‌دادند تا بهترین و زیباترین زنان را برای آنان برگزینند. «... در لشکر هر کجا دختری ماه‌پیکری باشد جمع کنند و از دهه به صده می‌رسانند ... تا امیر تومان بعد از انتخاب به خدمت خان یا پادشاه‌زادگان برد؛ آنجا باری دیگر گزین کنند. آنچه لایق او فتد و در چشم رایق آید امساک بمعروف بریشان خوانند و بر بقایا تسریح باحسان و ملازم خواتین باشند تا هر گاه که خواهند ببخشند یا با او بخشند...»^۲، با توجه به داده‌هایی که از دیگر منابع به دست می‌آید، چنین به نظر می‌رسد که در این گزارش «خواتین» به اشتباه به جای «خواتین» ضبط شده باشد، به قرینه «به خدمت خان یا پادشاه‌زادگان برند» و «بخسند» نیز می‌توان به ضبط اشتباه این دو واژه نزدیک به هم، که تنها در یک نقطه با یکدیگر اختلاف دارند، پی برد.

شاهد این مدعا، گزارشی است که «مارکوپولو» در سفرنامه خود از دربار «قوبیلای قآن» آورده است: «هر دو سال یک‌بار، قوبیلای قآن... سفیران و ایلچیان مخصوص به اکناف و اطراف امپراتوری جهانی خویش گسیل می‌دارد. این سفرا موظف هستند که در حوزه ماموریت خویش بنا به دلخواه و دستورخان بزرگ، زیباترین و دلرباترین مهرویان پری پیکر را از میان دوشیزگان ... انتخاب و جمع‌آوری نمایند و معمولاً مجموع تعداد و خیل این پری پیکران پانصد و اندکی

۱. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، کریمی، ۱/ ۵۳۵-۵۳۶.

۲. جوینی، ۱/ ۲۴.

کمتر یا بیشتر است... آنوقت بازرسان ... بادقت تمام گروه زیباییان را تحت بررسی ... خویش قرار می‌دهند... پس از آزمایش و انتخاب ... ایلچیان و فرستادگان دربار پری پیکرانی را که برگزیده‌اند به دربار قاآن می‌برند... و مامورین مخصوص امپراتوری با دقت و مطالعه بیشتری گل سرسبد زیباییان جهان را برای اطفاء نایره شهوت خاقان برمی‌گزینند... سپس آنان ... برای خان اعزام می‌شوند... از میان آن همه مهرویان فقط سی یا چهل نفر انتخاب می‌شوند... به طور کلی به دسته‌های پنج نفری تقسیم می‌گردند و هر گروهی می‌بایستی شبانه‌روز در تالار مخصوص امپراتوری آماده کار باشند... به طوری که قاآن غیر آنان خادم دیگری ندارد...^۱ این زنان در دربار می‌ماندند و گاه به عنوان هدیه به فرماندهان و زبردستان خان بزرگ هدیه می‌شدند.^۲

در گزارش مارکوپولو دخترانی که گزین می‌شدند، ملازم و در خدمت خاقان بودند و نامی از خاتون‌های خان بزرگ در میان نیست. اگر در گزارش جوینی از دوره چنگیزخان «خوانین» را به جای «خواتین» قرار دهیم با روایت مارکوپولو از دربار قوبیلای قاآن مطابقت دارد.

قومایان صرف‌نظر از طریق انتخاب‌شان، همگی به همبستری خان بزرگ درمی‌آمدند، ولی همه در یک مرتبه و پایه قرار نداشتند. برخی از قومایان چنان بی‌اهمیت تلقی می‌شدند که به رغم فرزند آوردن برای خان حتی نام آنها ذکر نشده است.^۳ این امر از آنجا عجیب می‌نماید که مغولان نیز به مانند اعراب در حفظ نسب‌شان سخت کوشا بودند و حتی بردگان نیز شجره‌نامه داشتند.^۴ ولی برخی دیگر از قومایان مرتبه‌ی بالاتری داشتند و نام و قبیله‌شان در منابع ذکر شده است.^۵ و شماری از آنان از اقبال بیشتری برخوردار بودند و می‌توانستند به جایگاه خاتون ارتقاء مرتبه یابند و یا جانشین خاتون تراز اول شوند.^۶ هولاکوخان قومایی را که از اردوی یکی از خاتون‌های خود برگزیده بود، با نهادن بُغْتاق / بوقْتاق^۷ بر سر او به خاتونی رساند.^۸ «آباغاخان فرزند مهتر و بهتر هولاکوخان است... توقیتی خاتون را که قومای پدر او هولاکوخان بود، هم با

۱. بیانی، ۷۲-۷۴. (به نقل از سفرنامه مارکوپولو).

۲. همانجا.

۳. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، کریمی، ۱/ ۲۲۷.

۴. ولادیمیرتسف، ۱۰۷-۱۱۲.

۵. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، کریمی، ۱/ ۵۷۹.

۶. همو، روشن، ۱۱۵۲/۲-۱۱۵۳.

7. boqtaq

۸. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، روشن، ۲/ ۶۸۱.

خود گرفت و بجای توقوز خاتون بنشانند و بغتاق بر سر نهاد و خاتون شد...^۱ در میان مغولان چنین مرسوم بود که پس از مرگ پدر، پسر می‌توانست هر کدام از همسران و کنیزان پدر - جز مادر خویش - را به همسری برگزیند. این سنت در میان آنان چنان ریشه‌دار بود که غازان خان حتی پس از اسلام آوردن باز هم یکی از همسران پدر را به رغم مباحثات آشکار با شریعت اسلام و ممنوعیت صریح آن در قرآن^۲ به همسری خویش درآورد.^۳

عمدتاً آن دسته از قومایانی که در ابتدا قومای خان پدر بودند و سپس با این نوع ازدواج مغولانه به قومایی پسر برگزیده می‌شدند، بغتاق / بوقتاق بر سر می‌نهادند و به مقام خاتونی می‌رساندند.

اگر قومایی صاحب فرزند می‌شد، فرزند او فرزند حقیقی خان به‌شمار می‌آمد، ولی با دیگر فرزندان خان که زاده خاتون‌های برگزیده او بودند، در یک مرتبه و جایگاه قرار نداشت. یکی از پسران «بودونچر» که از ندیمه‌ای زاده شده بود، پس از مرگ پدر از قربانگاه رانده شد.^۴ چنگیز خان به رغم داشتن پسران متعدد، امپراتوری وسیع خود را تنها میان چهار پسری که زاده نخستین همسرش بودند، تقسیم کرد. چغتای پسر ارشد خود را که از قومایی زاده شده بود «...زیاده اعتباری ننهاد و لشکر و ولایت بدو کمتر داد...»^۵؛ ولی در نزد ایلخانان، شاید به دلیل همجواری با مردم مسلمان که فرزندان کنیزان را طبق آیین اسلام هم‌تراز و هم مرتبه فرزندان زنان آزاد تلقی می‌کردند، آداب و رسوم مغولی در این مورد اندکی تلطیف شد. ارغون خان پسر ارشد آباقاخان که پس از او به مقام ایلخانی رسید از قومایی به نام «قیمش ایگاچی» زاده شده بود.^۶

در منابع فارسی از دوره مغول - ایلخانی هیچ گزارشی مبنی بر گزین کردن دختران برای قومایی ایلخان نیامده است. ایلخانان بخشی از قومایان خود را از میان کنیزان و خدمتکاران اردوی همسران‌شان انتخاب می‌کردند. به طوری که شش تن از چهارده پسر هولاکو، زاده قومایانی بودند که از اردوی خاتون‌های خود برگزیده بود.^۷

۱. همو، ۲/ ۷۳۹-۷۴۰.

۲. قرآن کریم، نساء، ۲۲.

۳. بویل، همان، ۵/ ۳۵۷.

۴. تاریخ سری مغولان، ۹-۱۰.

۵. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، کریمی، ۱/ ۵۳۳-۵۳۴.

۶. همو، محمد روشن، ۲/ ۱۱۵۲.

۷. همو، کریمی ۲/ ۶۸۰-۶۸۲.

علاوه بر این به نظر می‌رسد که برخی حکام محلی برای تثبیت قدرت خود از به کنیزی دادن دختران خود به ایلخان دریغ نداشتند. «... بیبی‌شاه آکاجی را بعد از وفات پدرش خاتون عادلہ قتلغ ترکان نامزد اردوی هولاکوایلخان گردانید. بعد از آن قومای شاهزاده جهان منگو تیمور شد...»^۱ حضور هولاکوخان در ایران و اقدام او در برچیدن قدرت اسماعیلیان و دستگاه خلافت، هر صاحب قدرتی و حاکم محلی را به این فکر وا می‌داشت که باید در برابر قدرت برتر او اظهار بندگی و وفاداری کند؛ از این رو ترکان خاتون که پس از مرگ شوهر - براق حاجب - خود اداره امور کرمان را به دست گرفته بود، از سر دوراندیشی دختر کوچک خود را به قومایی هولاکوخان واداشت و با این اقدام و اظهار وفاداری به ایلخانان، قدر و منزلت خود را در نظر ایلخانان ارتقاء و قدرت و حکومت خود بر کرمان را ثبات و استواری بخشید و «چون نوبت سلطنت به اباقاخان رسید پادشاه خاتون را خواستار شد و هدایا و تحف روان داشت. ترکان، پادشاه خاتون را در زینتی هر چه تمامتر روانه درگاه کرد. ... اباقاخان را به او علاقه خاص پدید آمد و بر دیگر خاتونان برتریش داد...»^۲ پادشاه خاتون به مدت پانزده سال همسر اباقاخان بود^۳ و طی این مدت چنان ارتقاء مرتبه یافت که «اباقاخان... پادشاه خاتون را ... به جای مادر خود بیسونجین خاتون بنشانند...»^۴ مساعی دو خواهر از یک خاندان، یکی در مقام قومایی و دیگری در مرتبه‌ی خاتونی سبب شد که ترکان خاتون تا سال ۶۸۱ (ق) بر سریر قدرت باقی بماند.^۵

همراه لشکر

«... عادات مغول است که جهت آنکه تا راه ایشان در جنگ و فتح نیکو باشد... کنیزکان را به جهت سریتی نگاه می‌داشته...»^۶ همراهی کنیزان با لشکریان به منظور هم بستری با آنان که می‌توان آن را نوعی روسپی‌گری رسمی یا حکومتی دانست، شاید ریشه در زندگی بدوی و صحرانشینی مغولان داشت؛ این شیوه تملک کنیزان به ایران نیز راه یافت و سپاهیان ایلخانان

۱. منشی کرمانی، ۳۱.

۲. وصال الحضرة، ۱۶۵.

۳. منشی کرمانی، ۷۱.

۴. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، روشن، ۱۰۵۵ / ۲.

۵. منشی کرمانی، ۴۵.

۶. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، کریمی، ۹۷۳ / ۲.

نیز کنیزان و دخترانی را به همراه لشکر با خود می‌بردند، و یا ایلخان فرمان می‌داد تا دختران و زنان مغزوبین را بر لشکر تقسیم کنند.^۱ سپاهیان غازان خان پس از شکست و به هنگام بازگشت، مایحتاج خود را با مبادله این کنیزان به دست می‌آوردند.^۲

رامشگران

در آستانه ورود مغولان به ایران از زنان رامشگر در شهر بخارا گزارش شده است؛ و چنان‌که پیش از این آمد به کارگیری کنیزان در هنر موسیقی و نوازندگی از دوره پیشین و از قرون نخستین اسلامی رواج داشت^۳، و گزارش‌های که در پی می‌آید حکایت از استمرار این شیوه از تملک کنیزان در دوره مغول - ایلخانی دارد؛ «... ائمه و معارف شهر بخارا بنزدیک چنگیزخان رفتند و چنگیزخان بمطالعه حصار و شهر در اندرون آمد و در مسجد جامع راند و در پیش مقصوره بایستاد... کاسات نبیذ پیایی کرده و مغنیات شهری را حاضر آورده تا سماع و رقص می‌کردند و مغولان بر اصول غنای خویش آوازاها برکشیده...»^۴.

سلجوقشاه یکی از امرای سلغری فارس «... شبی در اثناء مجلس شراب نظرش بر غلامی زنگی افتاد که هیکی هولناک داشت. او را پیش خواند و بفرمود تا به حرم رود و سر ترکان از تن جدا کرده بیاورد. آن زنگی اطاعت کرد و لحظه‌ای بعد سر ترکان در طشتی پیش او نهاد. در گوشه‌های او دو گوشواره گرانبها بود. سلجوقشاه به دست خود گوشه‌های او ببرد و با گوشواره نزد مطربه انداخت»^۵. در این دوره نیز چون دوره پیشین از حضور کنیزان نوازنده و خواننده در مجالس بزم و شراب و افزون بر آن، کنیزان رقصنده گزارش شده است. «(اولجایتو) در سال ۷۰۹ پائیز عزم بغداد کرد ... روزها با خواص و ندیمان در گردشگاههای آن شهر به تفرج پرداخت. از قضا مغنیه‌ای در نهایت جمال به مجلس حاضر آمد که نیکو چنگ می‌زد و نیکو می‌خواند و نیکو می‌رقصید. در این حال صاحب اعظم تاج‌الدین علیشاه ... از جمله پیشکش‌ها که نمود سفینه‌ای بود در کمال آراستگی. چون سلطان به کنار دجله رسید قدم در آن نهاد و به تفرج پرداخت و آن مغنیه را فرمود تا به نغمه سرایی مشغول گردد»^۶.

۱. ر ک: پی نوشت شماره ۴، صفحه ۵.

۲. ر ک: پی نوشت شماره ۲، صفحه ۸.

۳. ر ک: موقعیت و پیشه‌های کنیزان در مقاله حاضر، صفحه ۹.

۴. جویی، ۸۰/۱ - ۸۱.

۵. وصاف الحضرة، ۱۰۷.

۶. همو، ۲۷۲.

هر چند گزارش‌هایی از حضور دائمی کنیزان رامشگر درباری در دربار خلفای عباسی و برخی از امرای ایرانی، مانند عضدالدوله نقل شده‌است،^۱ ولی از حضور این صنف از کنیزان در دربار ایلخانان گزارشی یافت نشد.

روسی‌گری

به گزارش منابع «همواره در شهرهای بزرگ زنان فاحشه را در پهلوی مساجد و خانقاهات و خانه‌های هرکس می‌نشانند و نیز کنیزکان را که از اطراف می‌آوردند چون جماعت خراباتیان به بهای موافق‌تر از دیگران می‌خرند اکثر تجار در فروختن ایشان میل به معامله آن جماعت می‌کردند... که ایشان را ... به کار بد می‌نشانند...»^۲؛ ولی کنیزان از این رویه ناراضی بودند و در پی اصلاحاتی که در دوره غازان خان به اجرا درآمد، چاره‌ای نیز برای آنان اندیشیده شد^۳ و بعضی از کنیزکان که حمیتی و قوتی داشتند در نفس خود نمی‌خواستند که ایشان را به خرابات فروشند ... پادشاه اسلام خُلد مُلکه فرمود که خرابات نهادن و زنان فاحشه نشانیدن اصلاً کار محظور و مذموم است و دفع و رفع آن از واجبات و لوازم ... به دفعه واحده منع آن متمشی نگردد به تدریج سعی باید نمود تا به تائی مرتفع گردد. حالی عورتانی که ایشان را میل به آن کار نباشد و به الزام فرمایند از آن ورطه خلاص باید داد چه جهد بسیار باید کرد تا ناقص را کامل گردانند... بدان سبب یرلیغ اصدار افتاد که هر کنیزک که او را میل به خرابات نباشد او را با آن جماعت نفروشد و آنچه در خرابات‌اند هر کدام که بخواهند بیرون آیند او را مانع نشوند و ایشان را در هر پایه و هر جنس قیمتی معین فرمود تا بدان بها ایشان را بخرند و از خرابات بیرون آرند و به شوهری که اختیار کنند، بدهند^۳. اختیار کنیزان در تعیین مالک یا مالکان خود، امتناع از فروخته‌شدن به خرابات و به شوهر دادن کنیزان خراباتی یا به عبارت دیگر آزادکردن آنان از موارد جالب توجه در این گزارش است. ولی باید توجه داشت که رشیدالدین اصلی اصلاحات غازان خان، شخص رشیدالدین فضل الله است که آشکارا با جانبداری،

۱. عنصرالمعالی، ۲۳۶؛ خواجه نظام‌الملک، ۱۹۱؛ مسعودی، ۲/ ۱۹۹، ۵۳۲-۲۰۰، ۴۲۴-۴۲۵، ۳۷۱، ۱۹۹، ۲۱۷، ۳۶۴-۳۶۲.

۲. رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، کریمی، ۱۱۱۳/۲.

۳. همانجا.

خوشبینی و مبالغه از آنها یاد کرده است.^۱

از گزارش رشیدالدین فضل الله چنین پیداست که این رویه از سابقه‌ای طولانی برخوردار بود «... از قدیم‌الایام باز جهت بعضی مصالح در آن باب اهمال نموده‌اند و آن قاعده مستمر گشته...»^۲ ولی به ضرس قاطع نمی‌توان گفت که از چه زمان گماردن کنیزان به کار فحشا در خرابات متداول شده بود. اما با توجه به گفته رشیدالدین فضل الله که این اقدام را مسبوق به سابقه دانسته است، می‌توان فرض کرد که از دوره خوارزمشاهی و یا اواخر دوره سلجوقی به فحشا نشانیدن کنیزان در خرابات معمول بوده است.

خرابات مکانی برای خوشگذرانی مردان در جوامع شهری بود. ولی مغولان طبق یاسای چنگیزخان اجازه نداشتند در شهرها سکنی گزینند و همواره می‌بایست در حال کوچ باشند. چنین به نظر می‌رسد که مغولان مکانی معادل خرابات در اردو فراهم آورده باشند: «در سال ۷۰۷ رسول از ماوراء دریند نزد سلطان محمدالجایتو آمد که در حین نبرد میان شهزادگان، دختری از خاندان خانی بغارت رفته‌است و هر چه بیش می‌جویند کمتر می‌یابند. چه بسا مردی فرومایه او را خریده باشد. اگر شاه اجازت دهد به جستجوی او پردازیم. شاه فرمان داد تا گروهی از معتمدان به تجسس پرداختند و خواجه سرایان درون خانه‌ها رفتند و گردیدند تا عاقبت او را در «اردوبازار» یافتند. پس او را بر نشانند و با شکوهی تمام روانه کردند. از آن پس فرمان شد که در اردو که مرکز سلطنت است کنیزان و اسیران مغول را جز برای حرمسرای سلطانی نخرند و نفروشدند و فرمود تا مسلمانان از شرکت در فسق و فجور اجتناب جویند و همه مطربان و فواحش «اردوبازار» و سایر بلاد توبه کنند»^۳.

به دلایلی چند به نظر می‌رسد که اردوبازار در محدوده اردو برابر با خرابات در محدوده شهر بود: نخست اینکه اولجایتو فرمان داد که کنیزان و اسیران مغول را جز برای حرم نخرند، پس اردوبازار در این گزارش نه جایی برای خرید و فروش که مقصد نهایی کنیز مورد بحث بود؛ از سوی دیگر باز هم در فرمان می‌آید که تمام فواحش و مطربان اردو بازار توبه کنند و مردمان از فسق و فجور بپرهیزند. پس چنین به نظر می‌رسد که اردوبازار جایی برای خوشگذرانی مردان و محل استقرار کنیزان روسپی و رامشگر بوده است.

۱. پطروشفسکی، «اوضاع اجتماعی - اقتصادی ...»، تاریخ ایران کمبریج، ۵/ ۴۶۸.

۲. رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، کریمی، ۲/ ۱۱۱۳.

۳. وصاف الحضرة، ۲۷۱.

واژه «اردوبازار» در دو منبع دیگر نیز آمده است:^۱ در شرح زندگانی من^۲ تألیف عبدالله مستوفی که متعلق به دوره قاجار است که به مکانی برای خرید و فروش دلالت دارد؛ نیز در تاریخ عالم آرای عباسی «... و مردم اردوبازار و سایر مردم هرزه کار که از هر الکا و ولایت در اردو فراهم آمده بودند...»^۳ در این گزارش «مردم اردو بازار» با واو عطف با «سایر مردم هرزه کار» همراه شده است و به نظر می‌رسد که این دو دسته از مردم از نگاه مولف در هرزه‌کاری مشابه یکدیگر تلقی می‌شدند.

خرابات و اردوبازار تنها مکان‌هایی نبودند که کنیزان را به فحشا وامی‌داشتند، چنان‌که پیش از این آمد اوگتای قاآن هنگام تنبیه قبیله اویرات شماری از دختران آنان را برای روسپی‌گری راهی چاپارخانه‌ها و رسول‌خانه‌ها کرد.

زراعت و باغداری

در مکاتبات رشیدی از قریه‌های خاص بندگان در ربیع رشیدی یاد شده است که تعدادی کنیز و غلام در آن به کار زراعت و باغداری مشغول بودند: «به جوار ربیع رشیدی باغی انشاء فرموده‌ایم ... و چون صحن او فسیح و ساحت او وسیع است پنج قریه درو احداث کرده‌ایم و در هر قریه‌ای از آن قراپا نوعی از غلامان مستوطن گردانیده‌ایم تا به غرس گروم و اشجار حفر قنوات و انهار و جرف سواقی و قطف ثمار قیام نمایند و اکنون چهار قریه به حال عمارت آمده است»^۴ در قریه‌های زنگیان، گرجیان، حبشیان، قروبان و رومیان بیست غلام و همین تعداد کنیز به کار زراعت و باغداری اشتغال داشتند. به نظر می‌رسد بهره‌گیری از بردگان در کشت و کار یکی از آثار اصلاحات غازانی بوده باشد، زیرا یکی از بندهای آن اختصاص به احیاء و کشت زمین‌های بایر دارد.^۵

کنیزان خانگی

کنیزان و در مجموع بندگان خانگی آن دسته از بندگان بودند که کاملاً با زندگی مردم

۱. فرهنگ سخن، ۳۲۴/۱.

۲. مستوفی، شرح زندگانی من، ۴۷۸ / ۲.

۳. اسکندر بیک ترکمان، ۶۲۱ / ۲.

۴. رشیدالدین فضل‌الله، سوانح/الافکار، ۶۳-۶۴.

۵. پطروشفسکی، همان، ۴۶۷ / ۵.

در آمیخته بودند و در خانه‌های آنان - هر چند در مساکن جدا - می‌زیستند. از این رو اغلب بندگان در کودکی خریداری می‌شدند تا آموزش‌پذیر باشند. خواجه نصیرالدین طوسی در *اخلاق ناصری* آنگاه که از طبایع مختلف سخن می‌گوید، یک دسته را «طبیعی‌الشکل بهیمی‌الاصل»^۱ می‌نامد و کودکان و بندگان را در این گروه جای می‌دهد، این گروه «... مایل به راحت بدنی بود(ند)... و این اصناف به سعادت موسوم نتوانند بود...»^۲ آنچه عجیب می‌نماید اینکه بندگان فارغ از سن، حرفه و میزان کارآیی‌شان هم‌ردیف کودکان که هنوز به سن عقل نرسیده‌اند، قرار می‌گرفتند. از این رو سفارش می‌شد تا کودکان و همچنین بندگان را با «مواعظ و نصایح و تواتر تادیب و تهذیب و مواخذت به سیاسات...» به اخلاق پسندیده و دوری از عادات مذموم وادارند. علاوه بر این سفارش‌هایی نیز در اتخاذ رفتار منصفانه با آنان وارد شده است: «باید دانست که خدم و عبید در منزل به منزلت دست و پای و جوارح دیگر باشند در بدن... پس باید که بر وجود این جماعت شکرگزاری بشرط بجای آرند... و انواع رفق و مدارات و لطف و مواسات در استعمال ایشان بکار دارند. چه این صنف مردم را نیز... فتور و ماندگی به اعضا و جوارح راه یابد... پس دقیقه انصاف و عدالت رعایت باید کرد و از تعسف و جور اجتناب نمود...»^۳.

آیا سفارش به مهربانی با بندگان و دوری از ستم به آنان خود بیانگر شیوع رفتاری غیرمنصفانه با آنان نیست؟ اگر در جامعه‌ای به رفق و مدارا با بندگان رفتار شود، آیا حکمای آن قوم باز هم در کتب اخلاقی خود به مهربانی با آنان سفارش می‌کنند؟ به نظر می‌رسد که چنین سفارش‌های اخلاقی، از فراموشی اصول و ارزش‌های اخلاقی در آن جامعه حکایت دارد.

اجازه‌ای که در کتب فقهی به هنگام خرید کنیزان وارد شده، خود گویای آن است که در جامعه آن دوره، شأن انسانی کنیزان حداقل در حدود احکام و فرایض دینی لحاظ نمی‌شد. در این دوره بدون توجه به پیشه‌ای که کنیز را بدان منظور خریداری می‌کردند، خریدار محق بود که در هنگام خرید کنیز، روی و موی او را به دقت بنگرد «...جاریه بیگانه در نظر، حکم زنان محارم دارد و روا بود مشتری در حالت خریدن سر و روی و سینه و ساق و بازوی جاریه مس کند اگرچه ایمن از شهوت نبود...»^۴ چه بسا زنی که در بازارهای بنده‌فروشان به فروش می‌رسید تا اندکی پیش از آن خود بانوی خانه‌ای و یا دختر خانواده‌ای بود؛ ولی با این حکم در همان ابتدا

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، ۲۷۷-۲۷۸.

۲. همانجا.

۳. همو، ۲۴۰-۲۴۱.

۴. نسفی، ۲۳۲.

به او می‌آموختند که زنان وقتی به هیأت کنیزان درمی‌آیند، دیگر از هیچ شأنی بهره نخواهند داشت.

کنیزان خانگی الگوی رفتاری خاصی داشتند که از مرتبه اجتماعی آنان سرچشمه می‌گرفت. حکما زن شایسته را به سه کس تشبیه کرده‌اند: مادران، دوستان و کنیزکان. از دو دسته نخست به دلیل احتراز از اطاله کلام چشم‌پوشی می‌شود. «و اما تشبه او به کنیزکان چنان بود که مانند پرستاران تذلل نماید و خدمت بشرط کند، و بر تندخویی شوهر صبر کند و در افشای مدح و ستر عیب او کوشد، و نعمت او را شکرگزارد و در آنچه موافق طبع او نبود با شوهر عتاب نکند...»^۱.

کنیزانی که در خانه به خدمت گرفته می‌شدند، جایگاه و موقعیت‌های مختلفی داشتند؛ دسته‌ای از آنان سُرّیه‌هایی بودند که همبستر مالک خویش می‌شدند و از این طریق به امتیازاتی دست می‌یافتند که دیگر کنیزان از آن بی‌بهره بودند، از جمله این امتیازات امکان فرزندآوری آنان و در نتیجه آزادی‌شان پس از مرگ مالک بود. البته بین فقهای اهل سنت در جایز بودن تزویج کنیز به مالک، اتفاق نظر وجود نداشت؛ برخی «نکاح مولی به کنیزک»^۲ را حرام می‌دانستند و بعضی «نکاح به کنیزک غیر مسلمه باشد یا کتابیه»^۳ را جایز می‌شمردند. با وجود اینکه کنیزان سُرّیه و یا ام ولد به همبستری مالک در می‌آمدند و چه بسا از این رابطه نیز صاحب فرزند یا فرزندی می‌شدند، ولی هیچگاه از مرتبه زنان آزاد و یا همسران مالک بهره‌مند نبودند. سربات به محض فرزنددار شدن از مالک، آزادی خود را باز نمی‌یافتند و «ام‌ولد» شدن چنین کنیزانی دارای تشریفات بود. تنها در صورتی کنیز «ام‌ولد» به شمار می‌آمد که مالک بر کودک زاده شده به تاکید و تصریح ادعای نسب کند؛ پس از این، کودک زاده شده نیز از تمامی حقوق یک فرد آزاد همانند دیگر کودکان مالک که از زنان آزادش زاده می‌شدند، برخوردار می‌شد.^۴ علاوه بر این آزادی چنین کنیزی بلافاصله انجام نمی‌گرفت و این کنیز همچنان در قید بندگی باقی می‌ماند تا مرگ مالک فرارسد؛ در این صورت کنیز آزادی خود را باز می‌یافت. «چون مولی بمرد ام ولد از کل مال آزاد شود...»^۵، و اگر مالک قروضی بر عهده

۱. خواجه نصرالدین طوسی، ۲۱۹-۲۲۰.

۲. نسفی، ۵۴، مسئله ۹.

۳. همو، ۵۴، مسئله ۱۲.

۴. همو، ۹۳، مسئله ۱۵.

۵. همو، ۹۷، مسئله ۲.

داشت، پس از مرگش طلبکاران و صاحبان اموال نمی‌توانستند امولد وی را به عوض قرض خود مطالبه کنند.

همچنین اگر سریه‌ای در طول مدتی که در تملک و همبستر مالک بود و به دفعات صاحب فرزند می‌شد، تشریفات تاکید و ادعای نسب بر هر فرزند باید به اجرا در می‌آمد تا کودک نیز آزاد تلقی شود. «... چون ام ولد باردیگر فرزند آورد ... مولی اگر به فرزند اول اقرار کرد و به فرزند دوم نفی کرد (نسب) نفی شود و اول بار بی اقرار مولی نسب ثابت نشود...»^۱ ولی همواره نسب کودک زاده شده تنها با تایید مالک به اثبات نمی‌رسید و اگر زنی بر این نسب شهادت می‌داد، شهادت او پذیرفته و کنیز ام ولد می‌شد.^۲

کنیزان امولد از حقوقی کمتر از زنان آزاد برخوردار بودند، آنان تا وقتی در قید بندگی بودند، حق حضانت کودک یا کودکان خویش را نداشتند.^۳ همچنین مالک به هنگام آمیزش با کنیز می‌توانست به صورت یک‌جانبه از انعقاد نطفه جلوگیری کند؛ ولی در موقعیت مشابه، بی‌رضایت زن آزاد خود نمی‌توانست به چنین کاری دست زند.^۴ «اگر مردی دو زن آزاد نکاح کرد... قسمت هر دو برابر کند... اگر یک زن خُره است و دیگر کنیزک خُره را دو حصه دهد و کنیزک را یک حصه»^۵.

از امتیازاتی که امولد بر سایر کنیزان داشت این بود که قابل فروش^۶ و یا قابل شراکت^۷ نبود. همچنین نام سُرّیات و برخی مملوکان برجسته^۸ در وصیتنامه مالک ذکر می‌شد: «دیگر دراهم و دنانیر منقوده دویست و پنجاه هزار تومان غازانی ... به مولانا شمس الدین محمد ابرقوهی سپرده ... که این وجوهات را بعد از ممات این ضعیف بدین نوع بر پادشاه وقت و فرزندان این ضعیف ... حرمها و سُرّیات و خواجه سرایان آزاد و غیره قسمت کنند ... فرزندان ۱۵۰۰ تومان: ذکور الف تومان، اناث ۵۰۰ تومان... سُرّیات ۲۵۰ تومان ... دیگر جواهر نفیس

۱. همو، ۹۷، مسئله ۱.

۲. همو، ۸۹.

۳. همو، ۸۹، مسئله ۵.

۴. همو، ۲۳۲.

۵. همو، ۶۴، مسئله ۱.

۶. همو، ۱۴۰.

۷. همو، ۹۴.

۸. وصاف الحضرة، ۱۲۶.

بعضی به فرزندان و بعضی به حرم‌ها و بعضی به سربایات داده‌ام^۱ در صورتی که سایر بندگان خود جزء میراث بودند: «دیگر پانصد نفر غلام، خارج غلامانی که وقف شده به فرزندان ذکور داده‌ام. دیگر سیصد نفر کنیز [ک] خارج کنیزانی که وقف شده، به فرزندان انث داده‌ام»^۲. کنیزانی که ام‌ولد نبودند، قابل فروش و قابل شراکت بودند، مالک می‌توانست کنیز را به شوهر دهد و از تسلیم او به شوهر امتناع ورزد و خود از او تمتع برگیرد^۳.

در قوانین جزا نیز کنیزان موقعیتی فروتر از زنان آزاد داشتند، اگر کنیزی مورد تعدی به عنف قرار می‌گرفت و سپس به قتل می‌رسید، بر متعدی حد جاری نمی‌شد و همچنین مورد قصاص قرار نمی‌گرفت، بلکه تنها پرداخت قیمت کنیزک بر او واجب بود^۴. ولی برخی از فقهای اهل سنت علاوه بر پرداخت قیمت کنیز، جاری کردن حد بر متعدی را نیز لازم می‌دانستند^۵. مولی نیز به جرم قتل کنیزک به قتل نمی‌رسید^۶. این احکام و قوانین از آنجا ناشی می‌شد که کنیزان و در مجموع بندگان جزء اموال مالک به شمار می‌آمدند و در صورت قتل و یا تعدی به عنف، قاتل و یا متعدی به دلیل اینکه به اموال دیگری زبانی وارد آورده بود، باید به جبران زیان قیام می‌کرد و پرداخت قیمت کنیز نیز از این باب بود.

کنیزان خانگی دیگری بودند که «مکاتب» و «مدبّر» نامیده می‌شدند، بدین معنی که کنیز مکاتب با مالک خود پیمانی منعقد می‌کرد که آزادی خویش را در ازاء مبلغ معینی در مدت مقرر بازخرد. اجرای این پیمان برای مالک اجباری بود و قابلیت فسخ نداشت. کنیز مدبّر نیز از مالک خویش وعده می‌گرفت که «پس از مرگ من تو آزادی»^۷.

کنیز مکاتب مانند کنیز ام‌ولد از امتیازی برخوردار بود، مالک نمی‌توانست کنیز مکاتب را به مباشرت خویش وادارد^۸ و اگر کنیز مکاتبه از مالک صاحب فرزند می‌شد در پذیرش «ام‌ولد» شدن مختار بود^۹، در این صورت ادعای نسب از سوی مالک به تنهایی کفایت نمی‌کرد، بلکه

۱. رشیدالدین فضل‌الله، *سوانح الافکار*، ۲۱۵.

۲. همو، ۲۱۳.

۳. نسفی، ۶۱ مسئله ۶.

۴. فضل‌الله بن روزبهان خنجی، ۳۷۳-۳۷۴.

۵. نسفی، ۱۱۱، مسئله ۱۵.

۶. همو، ۲۴۳.

۷. پطروشفسکی، *اسلام در ایران*، ۲۰۱.

۸. همانجا.

۹. نسفی، ۲۰۹.

باید ادعای او به تصدیق کنیز مکاتب نیز می‌رسید.^۱ مالک نمی‌توانست کنیز مکاتب و مدبر را بفروشد و یا ببخشد.^۲ کنیز مکاتب در خرید و فروش مختار بود و می‌توانست بی‌اذن مالک به سفر رود، حتی اگر مالک شرط کرده بود که مکاتب از شهر بیرون نرود.^۳ بنده و یا کنیز مکاتب می‌توانست بنده یا بندگانی را به خدمت گیرد.^۴ ولی به رغم این امتیازات که کنیزان مکاتب و مدبر داشتند نمی‌توانستند بی‌اذن مالک ازدواج کنند.^۵ کنیزان مکاتب و مدبر حد وسط بنده و آزاد بودند و اختیار آنان در برخی موارد در نظر گرفته می‌شد.

کتب فقهی در این ایام به همان میزان که درباره کتابت، تدبیر و امولد شدن کنیزان احکام و دستوراتی دارند، به همان میزان درباره احکام مربوط به فرار بندگان سخن گفته‌اند. فرار بندگان در باب «بیع فاسد» در کتب فقهی آمده است، به عبارت دیگر بنده‌ای که از خانه مالک فرار می‌کرد، معیوب محسوب می‌شد و فروشنده در حین فروش باید این نکته را به خریدار یادآوری می‌کرد.^۶ علاوه بر این، از احکام مربوط به بازگرداندن بندگان فراری چنین برمی‌آید که افرادی که بندگان فراری را به مالکان باز می‌گرداندند، جایزه‌ای به مبلغ چهل درهم دریافت می‌داشتند.^۷

آیا چنین احکامی حکایت از آن دارد که فرار بندگان یکی از معضلاتی بود که مالکان با آن رویارو بودند و بندگان اعم از کنیز و غلام از دست مالکان خود می‌گریختند؟ در شرایطی که کنیزان جزء دارایی‌های مالک به شمار می‌آمدند و مالک، جان آنان را نیز در اختیار داشت^۸ و می‌توانست بی‌هراس از قصاص و مجازات آنان را به قتل برساند، در هرگونه بهره‌کشی از آنان آزاد باشد و از برآوردن نیازهای طبیعی بازشان دارد، گریختن آنان از دست مالک امری طبیعی بود.

مقایسه حقوق کنیزان در کتب فقهی این دوره با دوره‌های پیشین می‌تواند مشخص سازد

۱. همو، ۹۷، مسئله ۶.

۲. همو، ۱۴۰ و ۲۰۸.

۳. همو، ۲۰۸.

۴. همانجا.

۵. همو، ۶۱.

۶. همو، ۱۳۰ و ۱۳۸.

۷. همانجا.

۸. سعدی، ۵۸-۵۹.

که آیا در طول زمان تغییری در جهت بهبود حقوق و وضعیت آنان ایجاد شده بود؟ و آیا زوال پایگاه مذهب تسنن - خلافت - و حاکمیت اقوام صحراگردی که ادیانی غیر از اسلام داشتند، در حقوق آنها تغییراتی را به وجود آورده بود؟ شمار مسائل فقهی درباره «امولد»، «تدبیر»، و «کتابت»، شرایط خرید و فروش بندگان و تعدیل قوانین جزا به نفع کنیزان خود می‌تواند از این تغییرات حکایت کند.

نتیجه

کنیزان در این دوره به منظور کارهایی چون خدمتکاری و انجام خدمات خانه‌داری، رامشگری، زراعت و باغداری، روسپی‌گری در خرابات، اردو بازارها و چاپارخانه‌ها و در مجموع نوعی روسپی‌گری رسمی (به همراهی لشکر) خریداری یا تصاحب می‌شدند. البته نباید از نظر دور داشت که هم بستری با آنان با عنوان قوما در فرهنگ مغولی و سُرّیه در فرهنگ ایرانی - اسلامی نیز جزء لاینفک زندگی کنیزانی بود که بدین منظور خریداری یا تصاحب می‌شدند. البته کنیزانی نیز بودند که وظیفه داشتند با اهدای جان خود و قربانی شدن در برابر جسد خان بزرگ او را از وحشت گور برهانند.

کنیزان تنها از طریق خرید و فروش به دست نمی‌آمدند، غارت، دزدی، جنگ و پیشکش کردن دختران نیز از منابع تامین کنیزان در این دوره است.

کنیزان از طرقی چند می‌توانستند آزادی خود را باز یابند: از طریق فرمان‌های حکومتی در آزادسازی کنیزان از بند خرابات که چندان مورد وثوق و اطمینان نیست، اهتمام برخی از صاحبان ثروت و مکنت در باز خریدن کنیزان، اراده مالک در آزادی سازی آنان، از طریق قانون ام ولد که آن هم تنها پس از مرگ مالک امکان‌پذیر بود و یا از طریق قانون کتابت و تدبیر که موقعیتی بینابین بندگی و آزادی بود، شرایط آزادتری را برای کنیزان به همراه می‌آورد که از این طریق می‌توانستند در طول زمان آزادی خویش را باز یابند. در میان مغولان نیز کنیزی می‌توانست به مرتبه‌ای برابر با زنان آزاد دست یابد که مالک بر سر او بُغْتاق/ بوقتاق می‌نهاد و به تعبیری او را آزاد و هم تراز دیگر زنانش اعلام می‌کرد.

فرار می‌توانست موقعیت جدیدی برای کنیزان فراهم آورد، ولی جوایزی که برای بازگرداندن کنیزان فراری تعیین و از نظر فقهی پرداخت آن واجب تلقی می‌شد، این امکان را نیز از آنان سلب می‌کرد. آزادی کنیزان از طریق ازدواج با مردان آزاد که آنان را خریداری و سپس آزاد می‌کردند و به نکاح خویش درمی‌آوردند، می‌توانست موقعیت مغتنمی باشد. در مجموع می‌توان

گفت که تغییر پایگاه اجتماعی کنیزان در گرو آزادی‌شان بود که آن نیز به آسانی به دست نمی‌آمد و چه بسا زندگی آنان در قید بندگی به پایان می‌رسید.

کتاب شناسی

- ابن بطوطه، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه، محمدعلی موحد، تهران، آگه، ۱۳۷۶.
- ابوالفرج الاصفهانی، علی بن الحسین، *کتاب الاغانی*، ترجمه محمدحسین مشایخ فریدنی، قسمت اول و دوم از کتاب اول، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.
- اسکندر بیک ترکمان، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، چاپ گلشن، ۱۳۵۰.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، *ترکستان‌نامه*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- بیانی، شیرین، *زن در ایران عصر مغول*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- بویل، ج. آ.، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، گردآورنده: ج. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- پطروشفسکی، ایلپاپاولویچ، *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴.
- _____ «اوضاع اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره ایلخانان» *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، گردآورنده: ج. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- تاریخ سری مغولان (یوان چائویی شه)*، ترجمه شیرین بیانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
- جوینی، عطاملک، *تاریخ جهانگشای جوینی*، به کوشش محمد قزوینی، تهران، انتشارات افراسیاب، چ سوم، ۱۳۸۲.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، *نزهة القلوب*، به کوشش، محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه طهوری، اسفندماه ۱۳۳۶.
- _____ خنجی، فضل الله بن روزبهان، *سلوک الملوک*، به مقدمه و تصحیح، محمد نظام الدین و محمدغووث، حیدرآباد دکن، چاپخانه جی ام پرنٹنگ، ۱۳۸۶/۵/۱۹۶۶م.
- خواجه نصیرالدین طوسی، *اخلاق ناصری*، به تصحیح، مجتبی مینوی - علیرضا حیدری، تهران، چاپخانه زر، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶).
- خواجه نظام الملک، *سیرالملوک*، به اهتمام، هیوبرت دارک، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
- رشیدالدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران، دومجلد، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء، ۱۳۳۸.
- _____ سه مجلد، به کوشش محمدروشن و مصطفی موسوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳.
- _____ *سوانح الافکار رشیدی*، به کوشش، محمدتقی دانش پژوه، تهران، انتشارات

دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.

سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین، کلیات سعدی، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۱.

عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر، قابوس نامه، به کوشش، غلامحسین یوسفی، علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.

انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، ۸ مجلد، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اولجایتو، به کوشش مهین همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.

مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران، زوار، ۱۳۴۳.
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه، ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.

منشی کرمانی، ناصرالدین، سمط‌العلی للحضرة العلیا، به کوشش، عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸.
نسفی، عبدالله بن احمد بن محمد، کنزالدقائق، ترجمه، نصیرالدین الاوزدی المعروف بالکرمانی، زاهدان، کتابفروشی حنفی، ۱۳۶۴ش چاپ عکسی از چاپ سنگی لکهنو، ۱۳۰۵ ق.
وصاف‌الحضرة، تحریر تاریخ و صاف، به نگارش عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

ولادیمیرتسف، باریس یکووله‌ویچ، نظام اجتماعی مغول (فتودالیسم خانه بدوشی)، ترجمه شیرین بیانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.